

## چند «فهلوی» در کتابی عرفانی

محمدتقی دانش‌پژوه

روزی بکتابخانه دوستم دانشمندم آقای دکتر اصغر مهدوی رفتم و بسیاری از نسخه های گرانبهای ایشان نگریستم. از میان آنها کتابی عرفانی بفارسی دیدم و شیفته آن شدم. مدتی با یکدیگر در آن نگریستیم و هر چند خواستیم بدانیم که از آن کیست و کی نوشته شده است روشن نشد. زیرا صفحه عنوان و دیباچه ندارد. این نسخه بگواهی نوشته ای که بر لبه آن هنگام بستن کتاب دیده میشود و نیمی از آن بر جای مانده است باید درست نیمه کتاب باشد.

این نسخه ظاهراً میان سده های ۷ و ۸ نوشته شده و بخط نسخ درشت روشن است، آیات و اخبار در آن معرب است و روی آنها خطی سرخ گویا تازه تر کشیده شده و عنوانها درشت تر و بشنگرف نوشته شده است. این نسخه دارای ۹۲ برگ کاغذ سمرقندی باندازه ۱۱ × ۱۷ - ۱۶ × ۲۳ سانتی مترست و در هر صفحه ۱۸ سطر نویسانیده اند.

از متن کتاب، در این نسخه ۱۷ بخش مانده است و در آغاز بیشتر آنها عبارت: «اعتصمت بالحي الذی لا يموت» یا «بسم الله الرحمن الرحيم» یا «بسمله» دیده می شود. این بخشها مانند مجالس یا سخنرانیهای پیر عارفی است که برای مریدان املاء میکرده و در هر مجلسی آیاتی از قرآن را بروش عرفانی تفسیر مینموده است. عبارات کتاب به سخنان احمد غزالی و عین القضاة همدانی میماند و از سبک تأویل باطنیان هم بدور نیست. فهرست بخشهای موجود کتاب باین شرح است:

۱. تفسیر سوره حمد در چهار فصل (۱ر)،
۲. در تأثیر چهار عنصر در صفات آدمی (۶ر)،
۳. در عصمت و خذلان و همت و عشق در چهار فصل (۸ پ)،
۴. در حجابها و قلب سلیم و چهار رکن اسلام در هفت فصل (۱۳ر)،
۵. در علم لدنی (۱۸ پ - در آغاز آن «اعتصمت» نیست)،

۶. در سماع و کلام الهی و سکر و زیارت و تفسیر چند آیه در یازده فصل (۱۹ ر).
۷. در تفسیر چند آیه در پنج فصل (۳۸ پ)،
۸. در تفسیر چند آیه در چهار فصل (۴۴ ر)،
۹. در شاهد و عشق در یک فصل (۵۰ پ)،
۱۰. در شریعت و حقیقت و ارادت (۵۱ ر - در آغاز آن «اعتصمت» نیست)،
۱۱. در پنج فصل (۵۵ پ)،
۱۲. در یک فصل (۶۲ ر)،
۱۳. در شش فصل (۶۵ ر)،
۱۴. در سه فصل (۷۳ ر - در آغاز این دو «اعتصمت» نیست)،
۱۵. در سه فصل (۷۸ ر)،
۱۶. در پنج فصل (۸۲ پ)،
۱۷. دو فصل آن در نسخه مانده است (۸۷ پ).

بخشهای ۱۱ تا ۱۷ تفسیر باطنی آیتهای قرآن است.

میان برگهای ۵۵ و ۵۶ - ۵۷ و ۵۸ - ۵۹ و ۶۰ - ۶۷ و ۶۸ - ۷۵ و ۷۶ - ۸۳ و ۸۴ افتادگی دارد.

از متن کتاب هیچ نکته ای بدست نمی آید که کتاب ساخته و پرداخته کیست، مگر اینکه در یک جا چنین آمده است:

«بسمله. اشارت کنیم در نعت جوهر عصمت سید صلوات الله علیه او را معنی رسالت بنعت حبیبی از آسمان قدم کلمه «یحبهم» در جوهر عصمت نبوت مقرون کردند، و جوهر عصمت او را با خزائن اسرار قدر راکب مرکوبی ساختند، که آن مرکوب بنسبت از زمین بود، تا آن مرکوب صورت دابه ای باشد. صفت نبوت او را این کلمه

که قرآن مجید خبر میدهد «اخرجنا لهم دابة من الارض» که ما دابه ای از زمین برداریم تا با خلاق سخن گوید، و قیامت بر خلق کشف کند، و عصاء موسی صلوات الله علیه و خاتم سلیمان دارد، خلائق را تمیز کند، بظاهر گشتن او از زمین، ساعات و شقاوت خلق پیدا شود، آن دابه خواهد بود بحقیقت وقت انقراض عالم. اما حقیقت آن دابه پانصد و بیست و یکسالست تا بر خلق کشف کردند پس سنت الهیت چنین است که هر عالمی را روحیست. روح عالم قیامت بر خلق کشف کردند بآمدن سید صوات الله علیه درین عالم، صورت قیامت باز پس داشتند، و صورت دابه الارض باز پس داشتند...» (۸۸ ر بند ۱۷).

این عبارت را آقای دکتر مهدوی نخستین بار دیده اند و گمان می کنند که تألیف کتاب در سال ۵۲۱ باشد.

آغاز نسخه چنین است: «اعتصمت بالحق الذی لایموت. بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین. اول فاتحه را این کلمه ثنای حضرت و عزت و حمد و شکر فرمودند و بر قراءت، و ظاهر تفسیر این کلمه اول فاتحه باشد ثنا و شکر بندگان بر حضرت عزت بود. چون حمد بحقیقت باشد از جانب بندگان شاکر را شکر فتوح جمله خیراتها باشد از مقامات و حالات هر چند که شاکران و ثنا و حمدگویان دانا حمد بنهایت قدم «لااحصى ثناء علیک» گویند، با این صدیقان و خاص الخاص را جمله قدم گاهها مقامات را معنی بر مرد کشف نگردد تا بحقیقت حمد و ثنای و شکر و بلوغ نیابند».

درین کتاب اشعار تازی و پارسی و بعضی فهلویات هست که درینجا بنقل شعرهای فارسی ها و فهلویات آن می پردازیم. بیگمان این فهلویات یکی از لهجه های محلی ایران است.

[۱۸ ر و پ]

فهمم ز بر شمس و قمر می بشود / پیمانہ عمر ما بسر می بشود

با این همه در جوال معشوق شدم / آری چو قضا بود بصر می بشود

\*\*\*

بل تا بکند هر آنچه یارم خواهد / کان یار همه نظام کارم خواهد

او حسن جمال روزگارم خواهد / آن باد بمن که آن نگارم خواهد

فصل: اما پیری صدیق مردانه ببايد تا باز داری کند درین حضرت، و مرید باز سپید را چنین ترتیب دهد، و پایهای باز را بدان حبل نیرنگ بی رنگ یکچند در بند بدارد، تا دیده های نرگسین او بردوزد، و گلهای خطرناک او بچیندو گلاب سازد. چون مدتی تربیت این مرید بدست این چنین پیر کرده شود و ریاضت تمام شود پیرمرد تمام باشد، همچون رستم زال باید تا گل زاوولی بچیند چنانک شاعر گوید بیت:

شهری از باورم نیرنگ چه بابل / اره بندم بنیرنگ آن چته دل

آشونم نرگسان نیم مستان / چنم جگونه کاهان زاوولی ول

\*\*\*

(۲۴ر)

گر عادت تو رنگ زری خواهد بود / در عشق مرا مبارزی خواهد بود

نه سیر شدن نه عاجزی خواهد بود / اینست و چنین است وچنان خواهد بود

\*\*\*

فهلوی

چه وس ایناسه و بیش و جذایی / زیدم زندان سهد از بنوائی

هروان چه کاذرایبی ور داوا کرد / چند دل زید خوازد کاذرایبی

(۲۴پ)

مه هرستم را از یار اندان او اذآن / مه نامه ناد بدست اوام زادان

هم ته اورین خوان اج برای روج / ایدن ککشخواران خور بامدادان

خمار اج ور بجز می نبرذ حیج / نشید و اروی نادان جز بنادان

فهلوی

مژده دایی که شیدین خور آمد / جازرمی ناد اوا مهر سر آمد  
چون بر سولان بادیشه شروین / اهر وجم مست و خوان اج بر آمد  
او از ریون او ابد کوین اواد / کیل خوروشت چه کیلان خور آمد

\*\*\*

ناخورده شراب وصل تو مست شدیم / زیر لگد فراق تو پست شدیم  
از دست تو گر دست نگیری ما را / از پای در آمدیم و از دست شدیم

\*\*\*

باد صبا روان شد فردوس گشت صحرا / آورد نامه گل باد صبا بصبها  
گلزار بی تأسف خندید بی تکلف / چون پیش تخت یوسف رخساره زلیخا

\*\*\*

وادا پره جه نادیم کلجه با میج / بوی پویاله ایش باور بمن پیچ  
انند کو پره تاواج و ریش بو / بچن باور بسر نانیم اره ریج

\*\*\*

(۳۷ ر)

یوسف رویا بهشت را مانی تو / ما را ببهشت خویش کی خوانی تو

هر گه سر زلف بجنیانی تو / زندانی را زبند برهانی تو

\*\*\*

(۷۰ ر)

خلق از پی آنک تو ز ترکستانی / می سجده برند خاک ترکستان را

فرهنگ ایران زمین - جلد ششم

[http://kateban.com/faslovasl\\_45.html](http://kateban.com/faslovasl_45.html)